

مهدی درخشان

پیرامون کلمه شیخ و سید

بحثی دربارهٔ سیادت خاندان صفویه :

خاندان صفویه را تا نزدیک سی و اند سال پیش ، اکثر مردم سیدسی شناختند اما پس از نشر اثر ارزندهٔ مرحوم کسروی ، گوئی یک باره نظرها تغییر کرد و همه بدلائل منفی این ادعا متوجه شدند . و از این خاندان سلب سیادت کردند . حتی کسانی که سلسلهٔ نسب آنان بدین خاندان منتهی می شود ، هیچگونه در صد تحقیق بیشتر و دفاع از شجرهٔ نسب خود بر نیامدند . شاید یکی از علل وجهاات آن دلائل مستند مرحوم کسروی و مندرجات کتاب «شیخ صفی و تبارش» بود که مجالی برای بحث و گفتگو باقی نگذاشت .

نگارندهٔ این سطور اکنون که سرگرم نوشتن این مقال هستم به کتاب مزبور دسترس ندارم تا مندرجات آن را یک بار دیگر از نظر بگذرانم و برپاره‌ای سوارد که درخور تردید است انگشت بگذارم ، آنچه را که بخاطر دارم از خاطرات بیست و چند سال پیش است که یک بار بمطالعهٔ آن کتاب پرداخته‌ام ؛ تا آنجا که بیاد می‌آورم مرحوم کسروی غالباً بموجب مندرجات کتاب «صفوة الصفا» نفی سیادت از این خاندان کرده است . شاید چنین باشد شاید سیادت این خاندان ساختگی و معلول

علل سیاسی باشد. من هیچگونه تعصبی در این مورد ندارم نه خود سیدم، نه کسان
و بستگانم؛ و نه طرفی از نفی یا اثبات آن می‌بینم. ولی برای روشن شدن اسر و تبحری
کامل حقیقت معتقدم که شاید سزاوار باشد محققان و مورخان و کسانی که در علم
انساب و شناخت حقایق تخصص و تبحری دارند این سئواله را یک بار دیگر منصفانه
و بی‌غرضانه، بدون توجه به نوشته‌های کسروی مورد امعان نظر قرار دهند و حتی
در جستجوی دلایل مثبت آن برآیند. شاید مطلب بصورتی دیگر جلوه‌گر شود.

گمان بنده چنانست که مرحوم کسروی، هر چند در تیزبینی و دقت و باریک
اندیشی وی شک نیست، همه جا به دنبال دلایل منفی این موضوع رفته و اصرار
ورزیده است تا نسب‌نامه این خاندان را مجعول و مخدوش قلمداد کند. شاید اگر
اندیشه‌ای برخلاف این داشت، در اثبات سیادت این خاندان، اثری قوی‌تر از خود
باقی می‌گذاشت و با دلایل و قرائنی بیشتر سیادت آنان را به ثبوت میرساند. چه آن
مرحوم، الحق در استدلال و احتجاج توانا و قوی‌دست بود. بهر کیفیت بود از لابلای
کتابها و شعرها و بنچاقها و کتیبه‌ها و کاشی‌های مساجد و آب‌انبارها یا ضرب
مسکوکات شواهد و دلایلی پیدا میکرد و با تمهید مقدمه و شرح و بسط کامل و ترتیب
صغری و کبری، نتیجه مطلوب را بدست می‌آورد.

در دیوان ناصر بخارائی قصیده‌ای بنظر میرسد که مضمون یکی از ابیات آن-
را برای اثبات سیادت این خاندان، اگر دلیل نباشد، لااقل میتوان قرنیه‌ای بشمار
آورد.

این قصیده از روی نسخه‌ای که در اواسط سده نهم هجری نوشته شده
استنساخ گردیده است و ناصر بخارائی نیز خود از شاعران و سخنوران قرن هشتم هجری
و معاصر شیخ صدرالدین اردبیلی بوده است، فرزند شیخ صفی‌الدین و جانشین او
تاریخ سرودن شعر حدود سالهای ۷۵۰ هجری یعنی یک قرن و نیم پیش از
ظهور سلسله صفویه است و تاریخ کتابت نسخه‌ها نزدیک یک قرن بعد از زمان سرودن

آن. این قصیده، که در روز میلاد پیغمبر اکرم (ص) خوانده شده، در مدح شیخ صفی‌الدین و وصف بارگاه اوست در اردبیل، که ظاهراً ده سال پس از مرگ وی پایان رسیده. یعنی حدود سال ۷۴۰ هجری، به مطلع زیر:

سیرود قافله عمر رفیقا بشتاب روز مولود رسولست خدا در ادریاب
و شاعر پس از مرودن بیت‌هایی به مدح شیخ صدرالدین فرزند او می‌پردازد و چنین می‌سراید:

خلف حضرت او خواجه هفت اقلیمست
آنکه سرحد جهانراست حریمش محراب
خواجه صدرالدین، سلطان طریقت که بشرح
کشف اسرار حقیقت کند از راه صواب
تا آنجا که از غیاب به خطاب التفات کرده گوید:
ای شریمی که کف کفایت از خون درم
پیل با پشه همی بخشد و عنقا به ذباب
هادی سنت اسلامی و از دار سلام
می‌رسد ذات ترا سلمک الله خطاب
فایض از نور رسولست به سوی امت

طبع فیاض تو در گوهر بحرالا نساب
غرض از ذکر این مطلب نقل این بیت اخیر است که گمان می‌رود تعریض
بل تصریحی به سیادت شیخ صدرالدین باشد. و اگر فضلا و اهل تحقیق آنرا بپذیرند
و همین معنی را که من بنده از آن استنباط کرده‌ام دریابند باید گفت در اواسط قرن
هشتم هجری شیخ صدرالدین اردبیلی سید و از خاندان رسول اکرم (ص) شناخته
شده است^۱.

۱- این قسمت از مقاله خلاصه شرحیست که قبلا در سال اول مجله گوهر بطبع رسیده

بقیه پاورقی در صفحه بعد

آیا کسی را که در قدیم «شیخ» می‌گفتند ممکن نبوده که سید هم باشد؟

اکنون که رشته سخن بدینجا کشید شاید بی‌مناسبت نباشد نظری دقیق‌تر به نوشته کسروی و مندرجات کتاب «شیخ صفی و تبارش» بیفکنیم. یکی از دلایل قوی بل اقوی دلیل مرحوم کسروی در نفی سیادت از خاندان صفوی آن بوده است که آنان را در آغاز به نام «شیخ» میخوانده‌اند، نه «سید». و در این باره چنین می‌آورد:

«... کسی از تاریخ نویسان آن زمان نامی از سید بودن یا نبودن ایشان نبرده است... و از همین جاست که آنان را با لقب «شیخ» خوانده‌اند نه بالقب «سید». بیان این مطلب مرا بر آن داشت تا یک بار دیگر مندرجات کتاب «شیخ صفی و تبارش» را از زیر نظر بگذرانم و به مطالعه مطالب آن پردازم.

پس از مطالعه معلوم گردید، شادروان کسروی بطور خلاصه مبنای نفی سیادت را از خاندان صفوی بر اساس وجود سه حکایت مجعول در کتاب صفوة الصفا گذاشته و مینویسد:

«شکفت آنکه با همه دستبردهائی که به کتاب ابن بزاز (صفوة الصفا) رخ داده، این سه حکایت در همه نسخه‌های کهن که دیده شده، هست».

سپس تحت عنوان «دلیلهای دیگر» چنین می‌آورد^۱:

بقیه پاورقی از صفحه تبل:

و بعنوان مقدمه و توضیحی در سرآغاز مقال مجدداً بدان اشاره شد. و چون مطالب و مندرجات آن مورد توجه و عنایت خوانندگان فاضل و غالب استادان محقق قرار گرفت، هر یک از آنان از راه لطف من بنده را به ادامه آن و تحقیق بیشتر در این باره تشویق کردند. و همین امر سبب تنظیم قسمت دوم این مقاله «در پیرامون کلمه شیخ و سید» گردید.

۱- صفحه ۳۱ کتاب شیخ صفی و تبارش

۲- صفحه ۳۶ و ۳۷ همان کتاب و مراد ما اکنون پامسخی باین «دلیلهای دیگر»

اوست.

«نخست: شیخ صفی را چه در زمان خود و چه پس از آن چه در زبانها و چه در نوشته ها جز با لقب «شیخ» نخوانده اند. همچنین پسرش صدرالدین و پسر او علی را جز با لقب شیخ یا خواجه ننوشته اند. لقب سید برای ایشان در کتابی بی یکسویانه دیده نشده. این دلیل دیگرست که شیخ صفی و چندتن جانشینانش در زمان خودشان به سیدی شناخته نمی بوده اند. زیرا پیش از زمان شیخ این شیوه در ایران می بوده که سیدان را چه از صوفیان و چه از دیگران جز با لقب (سید) یا (امیر) یا (شاه) نخوانند. برای آنکه سخن را روشن گردانم، اینک در اینجا نام ده تن از صوفیان را می برم که با آنکه از بزرگان گروه می بوده اند هیچگاه (شیخ) یا (خواجه) نامیده نشده اند.

۱- سید جمال الدین تبریزی پیر شیخ زاهد و از شیخهای سلسله طریقت شیخ صفی در صفة الصفا و کتابهای دیگر نام او را بسیار برده اند.

۲- سید عزالدین سوغندی در خراسان نزدیک به زمان شیخ صفی می زیسته.

۳- سید محمد مشعشع بنیاد گزار مشعشیمان خوزستان.

۴- امیر قاسم یا شاه قاسم انوار تبریزی از شاگردان شیخ صدرالدین.

۵- میر قوام الدین مرعشی شناخته شده به میر بزرگ بنیاد گزار خاندان مرعشی

درمازندان.

۶- سید نعمه الله یا شاه نعمه الله ولی کرمانی.

۷- سید محمد نوربخش. *آل جامع علوم انسانی*

۸- سید حیدر آملی.

۹- سید حیدر تونی.

۱۰- میر مختوم شاگرد میر قاسم انوار.

«چنین پیداست که شیخهای صفویه تا زمان شاه اسماعیل جز لقب شیخ یا خواجه نداشته اند چنانکه خود شاه اسماعیل را هنگامی که برخاسته بود، شیخ -

اوغلی میخوانده‌اند. لقبهای سلطان یا شاه که اکنون در برخی کتابها درپس وپیش نامهای ایشان می‌یابیم در زمان پادشاهی بازماندگان‌شان بآنها داده‌اند.

«اینها نیز همچون لقب سید افزوده می‌باشند. اسکندربیگ درعالم‌آرا دربارهٔ شیخ ابراهیم پسر خواجه علی باین سخن خست‌ویده چنین مینویسد: در زمان حضرت‌اعلی، شاهی به‌شیخ‌شاه اشتهاار دارد...»

«هوس سیادت که از صدرالدین سر زده‌پس از پایان کتاب ابن یزاز و دیرتر از سالهای ۷۵۹ و ۷۶۰ بوده و آنچه از کتابهای تاریخ برمی‌آید تا زمان شیخ جنید و شیخ حیدر هنوز این تبار در بیرون از میان پیروان شناخته نمی‌بوده و کسی از تاریخ-نویسان آن زمان که از جنید و حیدر سخن رانده‌اند نامی از سید بردن یا نبودن ایشان نبرده‌اند. از همین جاست که آنان را با لقب شیخ خوانده‌اند نه سید.»

«دوم در زمان شیخ صفی و فرزندان او برخی تومارها و قباله‌ها در دست است که نام شیخ یا یکی از فرزندانش با لقبهایی در آنها برده شده و ما چون می‌نگریم نه تنها واژه «سید» را در آنها نمی‌یابیم از همهٔ آن لقبها چیزی که سید را اگرچه دور باشد نمی‌بینیم...»

این بود سخنها و دلایلی که شادروان دسروی در نفی سیادت خاندان صفوی بیان کرده. و از مجموع مطالب وی که در ضمن «دلایلهای دیگر» آورده و ذکر نام ده تن از ساداتی که با لقب «سید» یا «امیر» یا «شاه» خوانده شده‌اند چنین برمی‌آید که نظر آن شادروان بر این بوده است که عنوان «شیخ» و «سید» در سابق بایکدیگر جمع نمی‌شده است. بعبارت دیگر هر که سید بوده، او را «شیخ» نمی‌خوانده‌اند. و هر که را «شیخ» خوانده‌اند، البته سید نبوده است. و سیادت را جز در زیر القاب و کلمات «سید» و «امیر» و «شاه» نمی‌توان یافت.

پس از مطالعهٔ این مطالب ناگهان بخاطرم رسید که در دیوان ناصر بخارائی قصیده‌ایست که خلاف این نظر آن مرحوم را ثابت میکند و میرساند که بکار بردن کلمهٔ «شیخ» از برای سادات در سابق معمول بوده و گویا منعی نداشته است. و اگر

این دلیل صریح و روشن را که ذیلاً بیان میشود، اهل تحقیق بپذیرند باید گفت که آن دانشمند در اقامه این دلایل و ذکر این اظهار نظر (که مینویسد شیخ جز بغیر سید گفته نمی شده) دچار اشتباه گردیده است.

این قصیده که در صفحه ۳۲ دیوان ناصر آمده از روی دو نسخه نسبتاً قدیمی نوشته شده که تاریخ تحریر یکی از آنها بسال ۸۵۱ و دیگری ۸۶۴ می باشد. و مطلع آن با این بیت آغاز می شود:

دلا کسی نه مقید به قید خویشتن است

اگر چه جان عزیز است پای بندتن است

تاریخ سرودن آن را نمی دانیم ولی به ظن قوی و با قرائنی که در دست داریم میتوان گفت در اواسط قرن هشتم هجری و ظاهراً بین سالهای ۷۴ تا ۷۷ سروده شده. ممدوح شاعر را نیز مطلقاً نمی شناسیم و نامی از وی نه در عنوان و نه در متن قصیده ذکر نشده ولی باز از ذکر مشخصات و قرائن دیگر درسی یابیم که وی از صوفیان نمدپوش صافی ضمیر و قطب و سرشد ابنای زمان خود بوده که شاعر او را «شیخ دور» و قطب روی زمین و سرشد زمان میخواند و چنین میآورد:

ز شیخ دور طلب کن طریق رشد و ثبات

که قطب روی زمینست و سرشد زمن است

سپس با آنکه او را شیخ میخواند با این حال به سیادت او نیز تصریح میکند و او را «یگانه سید سادات و فخر آل رسول» و «نهال آل نبی» و از «آل مصطفی» میداند و در مدح او چنین می سراید:

یگانه سید سادات فخر آل رسول

که در میان اسم مستشار و مؤتمن است

بعلم وجود و سخاوت بحر دسی و هنر

برو ز معر که نایب سنا بوالحسن است

صفای آینه دارد ولی نمد پوشست

کزین لباس به آئینه نور مقررست

نمود برقد او صورت نمد زیبا

کز آن بهر سر موئیش سیرت حسن امت

ریاض منقبت آل مصطفی چمنی است

که سدهزار ثناخوان چومن در آن چمن است

زمانه همچو مغیلان گهست غولان را

نهال آل نبی ارغوان و یاسمنست

از این ابیات و اشارات چنین برمیآید که ظاهراً لقب و عنوان «شیخ» کلمه‌ای بوده که گاه به پیشوایان و اقطاب و مرشدان و پیران طریقت میداده‌اند. خواه سید بوده باشند یا غیر آن. نه آنکه هر کس سید نبوده است آنرا با عنوان «شیخ» خطاب کنند. در فرهنگها و کتب لغت نیز بعضی از معانی شیخ چنین است: پیر، خواجه، مراد، مرشد، صاحب رأی... و شیخ طریقت یعنی پیر طریقت و مرشد کامل. ولی در هیچ مورد نظر مرحوم کسروی تأیید نشده تا این قول را بپذیریم و معتقد شویم که «شیخ» یعنی کسی که «سید» نباشد.

و من گمان بل یقین دارم که ناصر بخارائی نخستین کسی نیست که کلمه و لقب «شیخ» را برای «سید» بکار برده باشد. چنانچه ارباب انساب و صاحبان کتب رجال گروهی از بزرگان و معاریف را نشان میدهند که با احراز نسب سیادت به شیخ مشهور و ملقب بوده‌اند.

از آن جمله است: نسابه شیخ شرف‌الدین عبیدلی احمد بن محمد بن مهنا علی بن مهنا الحسینی عبیدلی. صاحب تذکره انساب، که نام وی بهمین صورت در کتاب عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب (ص ۲۳۲) نیز آمده.

۱- در ذکر اشعار قصیده توالی و نقل همه ابیات رعایت نشده تنها به درج بیتهایی که

سورد استشهاد است اکتفا گردیده است.

وقرائن دیگری را که درتائید این سخن در دست داریم نامهای زیر است که در صفحات مختلف کتاب مذکور نوشته شده^۱ مانند:

شیخ عبدالحمید بن التقی الحسینی مذکور در صفحات ۲۶ و ۲۵۷ و ۲۶۰.

والشیخ الجلیل احمد الرفاعی فقیه شافعی، متوفی بسال ۵۷۸ که از بزرگان مشایخ طریقت و از ارباب کرامات بوده و بعضی نسابه‌ها او را سید شناخته‌اند مذکور در صفحه ۱۷۵.

والشیخ النسابه المصنف جمال الدین احمد بن محمد بن مهنا بن الحسن بن محمد صاحب کتاب وزیر الزوراء مذکور در صفحه ۲۶۰.

والشیخ ابی الحسن علی بن محمد العمری معروف به شیخ عمری مذکور در صفحات ۲۳۲ و ۱۸۱ و ۱۸۸.

والشیخ جلال الدین بن عبدالحمید بن التقی مذکور در صفحه ۲۴۴.

والشیخ السید فخر الدین بن الاعرج الحسینی مذکور در صفحه ۲۵۹ و ۲۶۳.

که از وی چنین یاد شده است: در ذکر بنی اعرج و از آنهاست، الشیخ العالم- الشاعر النسابه الادیب فخر الدین علی بن محمد بن احمد بن علی الاعرج...

و شیخ عبدالحمید بن النقی بن اسامة الحسینی مذکور در صفحه ۲۲۴.

و شیخ العالم النسابه قریش بن السبیع بن مهنا مذکور در صفحه ۲۶۶.

و گروهی دیگر از کسانی که ارباب انساب آنان را سید شناخته‌اند، ولی با لقب شیخ مشهور بوده‌اند. و اگر اهل تحقیق استقصای کامل در این مورد به عمل آورند و به کتابهای کشف المحجوب و انساب سمعانی و وفیات الاعیان والوفای بالوفیات و فوات الوفيات و معجم الادبا و تاریخ بیهق و وو مراجعه فرمایند شاید نظایر دیگری برای آنان در یابند.

۱- این نامها با راهنمایی و ارشاد و افادات استاد مدرس رضوی مدظله‌العالی بدست آمد.

زبده و نقاوه این مقال آنست که برخلاف اظهار واستدلال شادروان سیداحمد

کسروی:

۱- کسی را که در سابق شیخ میخوانده‌اند احتمال داشته که سید هم باشد.

۲- اطلاق کلمه شیخ و دادن این لقب بر کسی دلیل آن نیست که دارنده

آن لقب سید نباشد.

۳- در اوائل قرن هشتم و دوران زندگانی شیخ صفی‌الدین اردبیلی و شاید

پیش از آن نیز گاه ساداتی را که به مقام سرشدی و پیشوائی سیرسیده‌اند، «شیخ» یا

«خواجه» میخوانده‌اند.

۴- دلایل مرحوم کسروی برای نفی سیادت از خاندان صفویه کافی نیست.

آیا جای آن را ندارد تا فاضلان و محققان و نکته‌سنجان در این زمینه از نو به

تحقیقی بیشتر پردازند و دفع این گونه شبهه‌ها را بنمایند؟؟؟



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- رجوع فرمایند به صفحه ۱۰۰ بیت: خلف حضرت او خواجه هفت اقلیمست الخ و

بیت بعد از آن.